



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و دوم





خانم نرگس از نروژ



☀️ تعهد نامه ☀️

غزل ۱۵۵۹، برنامه ۸۵۲

دیوان شمس، غزل ۱۵۵۹
من دوش به تازه عهد کردم
سوگند به جان تو بخوردم

من هر لحظه فضاگشایی می کنم و همین لحظه که حس می کنم از جنس تو هستم، اهمیت این کار را درک کردم، تعهدم را تازه کردم، رفتارم را هماهنگ کردم و می کنم در هر لحظه.

کز روی تو چشم بر ندارم
گر تیغ زنی، ز تو نگردم

من تصمیم گرفتم مرکز م را عدم نگه دارم و قرین تو باشم و چشم دلم را از روی تو بر ندارم و اگر در این راه دچار درد شدم، چشمم را از روی تو بر نمی دارم.

من می دانم که همانیده هستم و انداختن و شناسایی همانیدگی ها سخت است، ولی من از تو بر نخواهم گشت.

من تصمیم گرفتم، انتخاب کردم، شناسایی کردم، هر کاری بکنی من مرکز م را از عدم، به یک همانیدگی یا الگوهای مثل خشم، ترس، شکایت، حسادت یا هر واکنش، عمل و دید ذهنی تغییر ندهم.

درمان ز کسی دگر نجویم
زیرا ز فراق تست دردم

من تصمیم گرفتم درمان از این جهان نخواهم، چون دردهای من از کم داشتن یا کم همانیده شدن نیست، علت دردهایم، قطع شدن ارتباطم با تو و ایجاد قضاوت و مقاومت من، بخاطر همانیدگی ها است. پس ادامه می‌دهم و تعهدم به عدم را خیلی بیشتر، رفتارم را هماهنگ تر با عدم می‌کنم.

در آتشم آر فرو بَری تو
گر آه برآورم نه مَرَدَم

اگر وارد آتش دردهای هشیارانه شوم، اگر شکایت کنم، پس انسانی که تو می‌خواهی نیستی، پس تعهدم را بهم نمی‌زنم.

مانند چرخ آسیاب، سرگشته و بدون قضاوت ذهنی و مقاومت در برابر درد هشیارانه در شناسایی و انداختن همانیدگی ها ادامه می‌دهم. هر روز تا مدتی طولانی، در برابر تمام وضعیت‌ها و چالش‌ها فضاگشایی می‌کنم.

برخاستم از رَهت چو گردی
بر خاک ره تو باز کردم

من هشیارانه به صورت گرد و متواضعانه زیر پای تو می‌نشینم، با تسلیم واقعی و کامل، تا تو، ای زندگی، قدمت را بر چشم من بگذاری.

❤️ با عشق و احترام ❤️
نرگس از نروژ 🙏



آقای فریدون از مهرشهر کرج



سلام 🙏

🌹 روز شیرین امروز، مبارک 🌹

فریدون هستم از مهرشهر کرج

هفتاد و پنجمین بیت، با کلمه‌ی (اَلْسَتْ) از ابیات مولانا

مولانا، رباعی ۱۸۷۰

(۱) دل از می عشق، مست می پنداری
جان، شیفته‌ی اَلْسَتْ می پنداری

(۲) تو نیستی و بلای تو، در ره تو
آنست که «خویش»، «هست» می پنداری

بار دیگر، مولانا از زبانِ زندگی با ما سخن می‌گوید.

فعل «پنداشتن» در این رباعی، خیلی زیبا و بجا به کار رفته است. اصلی‌ترین معنای کلمه‌ی «پنداشتن»، در لغتنامه، گمان کردن و تصور کردن آمده، همچنین به وهم و خیال کردن هم اشاره شده.

پس زندگی، به رهرو یا به همه‌ی انسان‌ها این گونه می‌گوید که: تو گمان می‌کنی که از شراب سرخ یکتایی و عشقِ الهی مست هستی؟ فکر می‌کنی که از عمقِ وجودت، با من یکی هستی؟ گمان می‌کنی در بلی و توافق هستی و خیال می‌کنی شوقِ فراوانی در تسلیم، برابر قضا از خود نشان می‌دهی؟

اما در حقیقت تو این گونه که گمان می‌کنی و خیال یا فکر می‌کنی نیستی!

چرا مولانا تا این حد واضح و روشن به ما می‌گوید که: «فکر می‌کنیم» که عاشق و مست خدا هستیم و عاشقِ یکی شدن دوباره با او هستیم؟

یکی ما هستیم و یکی خدا. پس بیتِ اولِ رباعیِ مولانا، کاملاً شرحِ حالِ ماست.

ما تا زمانی که با حواسِ محدودِ خود، تکیه بر دانشِ اکتسابی و دستِ چندمِ خود و با حفظِ تمامِ منیت‌ها و همانیدگی‌های خود، به عنوان سالک و رهرو یا هر نام دیگری، مشغولِ ذکر، ستایش و عبادتِ خدای بیرونی هستیم، شاملِ این خطابِ مولانا و زندگی هستیم.

بله! ما در گمان و خیال و وهم و فکر و پنداریم؛ چون در بهترین حالت، هنوز با یک دست «من»های دانش و پول و نام و شهرت را نگه داشته‌ایم و دستِ دیگرمان را به سوی او دراز کرده‌ایم.

ما با عینک همانیده بسوی او می‌رویم و این دید پر از کج بینی و شک و دوگانگی است؛ پر از سود و زیان بینی و قضاوت و مقایسه است. چطور ما با حفظ این «منِ ذهنی» بزرگ می‌توانیم دلی مست از می‌عشق داشته باشیم و از درون به یکتایی و یکی شدن با او پاسخِ بندگی و سرسپردگی بدهیم؟

در بخش‌های میانی قصه‌ی پند گفتنِ موسی (ع) به فرعون و برافروخته شدنِ هامان وزیرِ او، از دفتر چهارم ابیات بی‌نظیری درباره‌ی خطای نگاه داشتنِ این «من» آمده است.

– مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۵ و ۲۷۶۶
این فروع است و اصولش آن بود
که ترفع شرکت یزدان بود

چون نَمُردی و نَگشتی زنده زو
یاغی ای باشی به شرکت مُلک جو

اصلی ترین زیان نَگه داشتنِ این «من»، برتری طلبی و شریک شدن با ذاتِ حق تعالی است؛ یعنی دویی پدید آمد و ما این دوگانگی را در ذهن پدید آورده ایم.

در بیت دوم رباعی، مولانا می گوید: بلا یا مشکل اساسی تو در این گمان و فکر بیهوده، تنها خود «تو» هستی. این که «من» خود را، حقیقی پنداشتی، «هستی» خود را باور کردی و با آن هم هویت شدی، مشکل اصلی توست. تو این فکر را حقیقی پنداشتی و با حفظ آن، ادعای می عشق الهی و الست هم داری؟

پس اولین و آخرین و تنها کاری که این لحظه باید انجام داد، این است که از ادامه ی پنداشتن به این «من» دست برداریم.

–مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۷
چون بدو زنده شدی آن خود وی است
وحدت محضست، آن شرکت کیست؟

فکری که «ما» به آن پرداختیم. کافی است این فکرِ همانیده را رها کنیم تا محو شود.

–مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۴۱
محو می‌باید نه نحو اینجا، بدان!
گر تو محوی، بی خطر در آب ران

در این آب راندن، همانا یکی شدنِ ما با اصلِ خودمان است و هر چه زودتر باید هویت‌های گوناگونی که تاکنون به آن‌ها چسبیده‌ایم را رها کنیم. هیچ راه دیگری نیست! این زرنگیِ ذهنی که مبادا حکومتِ فرعون وار خود را بر جهانِ اطرافمان از دست بدهیم، یک پندار و خیالِ پوچ است.

تمام قوانین الهی، مخصوصاً قانون اصیل جبران می گوید که: اول تو باید این من را بدهی.
پروردگار یکتا، که خودش اصل و ذاتِ جبران است، پیشاپیش مشتری من های ما بوده است.

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳
مشتری ماست الله اشتری
از غم هر مشتری هین برتر آ

ما نیز باید از غم هر مشتری دیگر ذهنی و توهمی، همان گونه که رباعی به ما گفت، از پندار هر مشتری دیگری
که سود بیشتری به من ذهنی ما بدهد در بیاییم و متعالی شویم.
باید این «من»ها را تقدیم آن مشتری ای کنیم که پیشاپیش همانیدگی های ما را خریده و اصیل ترین بها را
بابتش پرداخت کرده؛ که همانا بهشت یکتایی اوست.

با سپاس فراوان / فریدون از مهرشهر کرج



خانم مانا از کرج



بسم الله الرحمن الرحيم
سلام آقای شهبازی نازنین
بهتون نمی گم استاد، چون واژه استاد رو دوست ندارید، و شرط جبران هست که شما رو تو معذورات شنیدن
واژه ای که دوست ندارین قرار ندهم. در غیر این صورت کلمه استاد برای شما کم نیز هست، شما راهبر، پیر، و
دانای زندگی من و خانواده گنج حضور هستید. شما آقای شهبازی هستین و باز شاه که پیغام رسان از طرف
جانان هستید.

در حال طبقه بندی ابیات به زیرمجموعه های کلیدی آموخته هایم هستم.
برای قانون جبران و زکات دانش این راه، این طبقه بندی رو در اختیار دوستانم می گذارم.
طبقه بندی اول، عدم

مخزن آن دارد که مخزن ذات اوست
هستی او دارد که با هستی عدوست
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۷۰

آینه هستی چه باشد نیستی
نیستی بر گر تو ابله نیستی
- مثنوی، دفتر اول بیت ۳۲۰۱

جمله عالم، زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و آن آمد پناه
- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

چو آن عمر عزیز آمد چرا عشرت نمی سازی
چو آن استاد جان آمد چرا تخته نمی شویی؟
- غزلیات شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

قبله را چون کرد دست حق عیان
پس تحری بعد از این مردود دان
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

هین بگردان از تحری رو و سر
که پدید آمد معاد و مستقر
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

رفته ره درشت من، بار گران ز پشت من
دلبر بردبار من، آمده برده بار من
-غزلیات شمس، غزل ۱۸۳۷

نَفْسِ وجود دارم که تو را سجود آرم
که سجود توست جانا، دعوات مستجابم
-غزلیات شمس، غزل ۱۶۲۲

نقش و اندیشه من، از دم توست
گویی الفاظ و عبارات توأم
-غزلیات شمس، غزل ۱۶۸۳

از برای آن دل پرنور و بر
هست آن سلطان دلها منتظر
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

جرم تو گشت خدمتت، رنج تو گشت نعمتت
شمع تو گشت ظلمتت، بند تو گشت جستجو
-غزلیات شمس، غزل ۲۱۵۵

ای تو مدد حیات را، از جهت زکات را
طُره دلربا را بر دل من ببستی
-غزلیات شمس، غزل ۲۴۸۴

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

طبقه بندی دوم، صبر و فضا گشایی
هوی هوی باد و شیرافشان ابر
در غم مانند، یک ساعت تو صبر
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

چونکه قسام اوست، کفر آمد گله
صبر کن، الصبر مفتاح الصلہ
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۵۸

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن، نشان علت است
-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

چون که سر که سر کگی افزون کند
پس شکر را واجب افزونی بود
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

عاشق صنع توام در شکر و صبر
عاشق مصنوع کی باشم چو گبر
-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

طبقه بندی سوم، ذهن خاموش. انصتوا

چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم
-مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۷۴

گفته او را من زبان و چشم تو
من حواس و من رضا و خشم تو
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

ای نشسته تو در این خانه پر نقش و خیال
خیز از این خانه برو، رخت ببر، هیچ مگو
-غزلیات شمس، غزل ۲۲۱۹

خاموش ز حرف گفتن، تا بو که عقل کل
ما را ز عقل جزوی راه و عبر دهد
-غزلیات شمس، غزل ۸۷۸

هین خموش باش و بیندیش از آن جان غیور
جمع شو، گر نبود حرف پریشان چه شود
-غزلیات شمس، غزل ۸۰۰

آنکس که مرا فکنده اندر تک و پو
او داند و او داند و او داند و او
-رباعیات خیام

چو ما اندر میان آییم، او از ما کران گیرد
چو ما از خود کران گیریم او اندر میان آید
-غزلیات شمس، غزل ۵۷۷

اندیشه ات جایی رود، وآنکه تو را آنجا کشد
ز اندیشه بگذر، چون قضا، پیشانه شو پیشانه شو
-غزلیات شمس، غزل ۲۱۳۱

چون ملائک گو که لا علم لنا
تا بگیرد دست تو علمتنا
-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

انصتوا را گوش کن خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

با تشکر از شما و برنامه خوبتون
مانا هستم از کرج



خانم سارا از شیراز



به نام خداوند جان و خرد

با سلام

قصه ی حکیم و طاووس در دفتر پنجم، مثنوی، در برنامه ی ۸۴۶ گنج حضور
قسمت اول

☀️ جناب مولانا در این قصه ی ظریف و زیبا چند مطلب بسیار مهم می گوید:

✅ این که ما باید دلمان را از چیزهای دنیوی بکنیم و آنها را لا کنیم. یعنی از مرکزمان برداریم و این بدان معنی نیست که آنها را به کلی از بین ببریم، بلکه منظور این است که با آنها همانیده نشویم و از آنها امنیت، شادی و آرامش نخواهیم؛ و نیازمند آنها نباشیم، به این معنا که همه ی لطف هایی که خدا به ما کرده و نعمت های بی شماری که به ما داده قدرش را بدانیم، چه بسا که همین نعمت ها می تواند ابزار رسیدن ما به حضور باشد و این درد هشیارانه ی کندن هم هویت شدگی ها از مرکز و پاک شدن از نفس و نفسانیات است که ما را بیدار می کند، نه اینکه آن میل را به طور کلی از بین ببریم که این ناسپاسی ست.

همچنین در این داستان می فرماید :
✓ نیازمندی به جهان، خاصیت من ذهنیست؛ این حالت، استغناست و بی نیازی از خدا که بسیار خطرناک است
و این بدان معناست که در این لحظه خودم را از خرد و عشق زندگی و دم زنده کننده ی او محروم می کنم.

داستان بدین گونه آغاز می شود:

پرّ خود میکند طاووسی به دشت
یک حکیمی رفته بود آنجا به گشت

گفت طاووسا چنین پرّ سنی
بی دریغ از بیخ، چون بر میکنی؟
-مثنوی، دفتر پنجم بیت ۵۳۶ و ۵۳۷

☀ می فرماید:

یک حکیمی به دشت می رود و می بیند که طاووسی همه ی پرهای خود را از بیخ می کند.
حکیم به طاووس می گوید:

ای طاووس زیبا چرا پرهای زیبا و باارزش خود را از بیخ و بن می کنی؟

✓ در این داستان طاووس ما هستیم و حکیم، زندگی. در اینجا می خواهد بگوید چیزهایی که زندگی به ما داده را نباید از بین ببریم، بلکه باید هویت خود را از آنها بکنیم.

خود دلت چون می دهد تا این حل
بر کنی اندازیش اندر وحل
-دفتر پنجم، مثنوی، بیت ۵۳۸

هر پرت را از عزیزی و پسند
حافظان در طی مصحف می نهند
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۳۹

می گوید: چطور دلت می آید پرهای به این زیبایی که چون ابریشم نرم و لطیف است و بسیار با ارزش را بکنی به طوری که قاریان و حافظان قرآن وقتی قرآن می خوانند آنرا لای قرآن می گذارند.

✓ این ابیات صراحتاً به ما می گوید:

آیات حق درون خود شماست
هر انسانی، مثل یک قرآن می ماند باید. خودش خودش را بخواند.

بهر تحریک هوای سودمند
از پر تو بادبزن میکنند
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۰

برای اینکه هوای سودمند را به حرکت در آورند از پر تو بادبزن درست می کنند.

در اینجا هوای سودمند، همان دم ایزدیت و این بیت می خواهد، بگوید: باید از نعمت هایی که خدا به شما داده استفاده کنید چون میل و نفسانیات با صبر و پرهیز با هم است و اگر میل و نفسانیات را زیر پا له کنیم، درست نیست چرا که این میل و خواستن است که سبب می شود ما همانیده شویم. بعد خودمان را از همانیدگی ها برهانیم و این کردن و درد هشیارانہ کشیدن است، که ما را بیدار می کند، نه اینکه آن میل را به طور کلی از بین ببریم. با وجود میل هست که صبر و پرهیز می کنیم و درد هشیارانہ می کشیم و در ادامه می فرماید:

این چه ناشکری و چه بی باکی است
تو نمی دانی که نقاشش کی است

یا همی دانی و نازی میکنی ؟
قاصدا قلع طرازی می کنی ؟

ای بسا نازا که گردد آن گناه
افکند مر بنده را از چشم شاه
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۱ الی ۵۴۳

این چه ناشکری و چه گستاخی ست، تو نمی دانی که نقاشش چه کسی هست؟
تو داری ناز می کنی و این ناز یعنی استغنا از خدا و زندگی. قضاوت و مقاومت در این لحظه یعنی بی نیازی از
خدا و این استغنا خاصیت من ذهنیست.

☀ می فرماید: تو می دانی و داری ناز می کنی و عمداً و دانسته داری زیباییها را از بین میبری.

ای بسا، نازها یعنی حس بی نیازی انسان از خدا که آن گناه است و آن شخص را از چشم شاه (خدا) دور
می کند.

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آباد است آن راه نیاز
ترک نازش گیر و با آن ره بساز

ای بسا ناز آوری، زد پر و بال
آخر الامر، آن بر آن کس شد وبال
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴ الی ۵۴۶

☀ می فرماید: حالت استغنا از زندگی (خدا) برای من ذهنی، از شکر هم شیرین تر است. پس نازش را کنار بگذار که برای تو صدها خطر دارد؛ چون با مقاومت و قضاوت، عملاً نشان می دهی که از خدا بی نیاز هستی در حالی که اگر راه نیاز به زندگی (خدا) را در پیش بگیریم این راه ایمن آباد است.

یعنی ایمنی خدا، یعنی زمانی که مرکزمان را عدم کنیم (خالی از همه دردها باورها و جسمها) دیگر زندانی ذهن نیستیم.

این راه نیاز و عدم کردن مرکز، ترک نازش و ایمن آباد است. و ایمنی و آسایش از آنجا می آید. پس اگر درد هشیارانه داری صبر کن و با آن راه بساز، که بی نیازی از عقل و خرد خدا بسیار خطرناک است.

✓ چه بسا انسان‌هایی که ناز کردند و با همانیدگی جلو رفتند و پر و بالی زدند و به ترقی رسیدند اما آخر سر، همه ی آنها، باعث بدبختی آنها شد. همان پر و بال زدن ها و خوشی ها و پیشرفت‌ها، آخر سر به درد انجامید.

خوشی نازار دمی بفرزدت
بیم و ترس مضمزش بگدازدت

وین نیاز ارچه که لاغر می کند
صدر را چون بدر انور می کند
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۷ الی ۵۴۸

✅ ما به صورت من ذهنی از حالت استغنا و بی نیازی از خدا خوشمان می آید، چون از مردم تایید و توجه و لقب می گیریم.

☀️ این بیت به ما می گوید :

نباید فکر کنی که اگر این خوشی ناز، دمی تو را بلند می کند و پیشرفت می کنی و کارت رونق می گیرد، اما آخر سر بدبختی می آورد. و در درون یک بیم و ترس پوشیده ای دارد که آن بیم و ترس، ترا از بین می برد. وقتی انسان به این تأمل برسد که به خدا (زندگی) نیاز دارد، اگرچه این نیاز او را لاغر می کند (یعنی همانیدگی‌ها را از بین می برد و من ذهنی را کوچک می کند)، صدر را یعنی مرکز ما را بی نهایت باز می کند. مرکز را عدم و خرد و عشق زندگی و دم ایزدی پیدا می کند.

چون ز مرده ، زنده بیرون می کشد
هر که مرده گشت او دارد رشد

چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند

مرده شو تا مخرج الحی الصمد
زنده ای زین مرده بیرون آورد
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹ الی ۵۵۱

☀ مولانا در این ۳ بیت کلیدی و مهم می فرماید:

✓ هر کسی نسبت به من ذهنی خود می میرد و حس نیاز به زندگی می کند، یعنی مرکزش را عدم نگه می دارد؟
این داروی درد اوست زیرا لحظه به لحظه از او هدایت می گیرد.

چون خدا که زنده است و ما در اصل، او هستیم این مردگی من ذهنی را بیرون می کند بنابراین نفس زنده دائماً به خودش صدمه می زند، چون من ذهنی همیشه حول و حوش مرگ می تند؛ پس دانسته و آگاهانه، نسبت به من ذهنی کوچک شو و بمیر.

یعنی از نفس و نفسانیات پاک شو تا خداوند بی نیاز که زنده، یعنی اصل تو که خود زندگیست را از من ذهنی تو که یک تصویر ذهنی موهومیست، بیرون آورد.

پس:


مرده شو تا مخرج الحی الصمد
 زنده ای زین مرده بیرون آورد
 -مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

با احترام و سپاس فراوان 🙏
 سارا از شیراز



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com